

بررسی تطبیقی شخصیت زال و ایندره در شاهنامه و ریگودا

سعید شهروی*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند، ایران

ابراهیم محمدی**

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند، ایران (نویسنده مسؤل)

سید مهدی رحیمی***

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۸/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۹/۱۹

چکیده

همسانی‌های زال با ایزد - پهلوانانی در اساطیر هند و ایرانی که در گذر روزگار در ساخت-هایی دیگرسان نیز بازنموده شده‌اند، می‌تواند یادآور پیوستگی آن شخصیت‌ها در روزگاری ازلی یا اندیشه‌ی اسطوره‌پرداز نخستینه باشد؛ از این‌رو، در این جستار با روش توصیف و تطبیق، در پی بازشناخت ریشه‌های داستان و شخصیت زال در اساطیر روزگار هند و ایرانی، نمونه‌هایی از همانندی زال با ایندره، اورمزد، مهر و ورونا در ریگودا و شاهنامه نشان داده شده است. بر پایه‌ی این جستار، زال با دورشدن از خانواده و پرورش در کنام سیمرغ، به جایگاه ایزدینه خود در البرزکوه بازمی‌گردد و با پیوستگی به مهر و خورشید، بنیاد همانندی و شاید این‌همانی خود را با اسطوره‌ی ایندره که در گذر روزگار گزاره‌هایی از اسطوره‌ی میترا (مهر) و ورونا (اهورامزدا) اوستایی را ستانده بوده است، استوار می‌کند. اسطوره‌ی گیاه سوما که نیروبخش ایندره و فراهم‌آورنده‌ی زمینه‌ی روین‌تنی برای او است، در خویش‌کاری بنیادین خود یعنی درمان‌بخشی، به پر درمان‌گر سیمرغ در حماسه‌ی ملی می‌ماند که زال را به روین‌تنی رسانده بوده است. اسطوره‌ی گیاه سوما در داستان ایندره، با درخت همه‌تخمه‌ی درمان‌بخش که بر پایه‌ی

* s.shahrouei@birjand.ac.ir

** emohammadi@birjand.ac.ir

*** Smrahimi@birjand.ac.ir

متون زردشتی، آشیان سیمرغ بر آن نهاده شده بود، نیز سنجیدنی است. همانندی‌های زال با ایندره که بسامدی درخور درنگ دارد، این انگاره را سامان می‌دهد که این دو پیوندی ریشه‌ای با یکدیگر دارند و یا نماینده بن‌مایه‌هایی هم‌سان و پراهمیت بوده که در اندیشه نیاکان به گونه‌ای ویژه و برجسته تکرار می‌شده است و در پردازش داستان‌های حماسی - اسطوره‌ای روایی داشته است.

کلیدواژه‌ها: زال، ایندره، مهر، ورونا، سیمرغ.





مقدمه

اگرچه اساطیر هند و ایرانی در گذر روزگار در ریختها و چهره‌هایی نوتر بازنموده شده‌اند؛ هم‌چنان بنیاد یگانگی خود را پاس‌داری کرده‌اند و با پژوهش در گستره این دسته از روایت‌های هم‌ریشه و هم‌تبار، می‌توان پیوستگی شخصیت‌های حماسه ملی را با ژرف‌ساخت کهن آنان دریافت؛ برای نمونه، اسطوره گسترده ایزد ایندر (ایندیره)^۱ که در میان مردمان گروه هند و ایرانی - و شاید هند و اروپایی - جای‌گاهی ویژه داشته بوده است، با جدایی هندوان از ایرانیان و بویژه دیگرگونی‌های آیینی و دینی پس از سربرآوری زردشت، با پاس‌داشت بن‌مایه‌های راستین خود، در چهره‌هایی دیگر و به گونه شخصیت‌هایی جدای از هم، نمایان شده است که جز با پژوهش‌های تطبیقی میان شخصیت‌های اسطوره‌ای هند و ایرانی، دریافتنی نیست. ایندیره در اساطیر هند شخصیتی است که در گذر روزگار، برخی کردارهای ویژه ورون (ورونا)^۲، پادشاه خدایان هندو، را به خود گرفته و در ساختی دیگر بازتاب داده است. با پژوهش در روند دیگرگونی ایزد - پهلوانان اسطوره هند و ایرانی، این زمینه روشن می‌شود که پیوسته میان آن شخصیت‌ها، داد و ستدی از کردارها و خویش‌کاری‌های نمادین روی می‌داده است. این داد و ستد، زمینه‌ای شده است برای هم‌سانی میان برخی شخصیت‌ها که گاه دریافت این‌که کدام شخصیت، ریشه و بنیاد داستان اسطوره‌ای است، بسیار دشوار می‌شود. آن‌چه می‌توان بر پایه آن، از پیوند شخصیتی ایزد - پهلوانان اسطوره‌ای سخن گفت، همانندی در برخی کنش‌ها و بن‌مایه‌های داستانی است که هم‌چون رشته‌ای، آن شخصیت‌ها را به یک‌دیگر می‌پیوندد و هرگاه این هم‌سانی در بن‌مایه یا گزاره اسطوره‌ای - حماسی در چندین داستان بازنموده شود، سخن گفتن از ریشه‌ها و سرچشمه‌ها بیش دشوارتر می‌شود. پیش‌تر، پژوهش‌گران با سنجش کردارهای ایندیره با ایزد بهرام در حماسه ایران و روایت‌های ارمنی دریافته‌اند که بهرام، گونه ایرانی شده ایندیره است که با پاس‌داشت یکی از ویژگی‌های او یعنی ورثرغنه به متون ایرانی راه بسته است. شخصیت‌های دیگری نیز در این روند از بنیاد نخستینه خود دور شده‌اند و با نامی دیگر که گاه آمیخته به داستان‌های اسطوره‌ای دیگری نیز شده‌اند، بخش‌هایی از حماسه ملی را به خود ویژه کرده‌اند.

زال از زمان زایش شگفت تا آن‌گاه که به‌گونه‌ای رازآلود بخش اسطوره‌ای - حماسی شاهنامه را وامی‌نهد، یادگاری است از برخی ایزدان و پهلوانان کهن در اسطوره هند و ایرانی که به‌گونه‌ای بسیار فشرده و نمادین، گزاره‌ها و بن‌مایه‌هایی را آینگی می‌کند. در این پژوهش

^۱- Indra

^۲ - Varuna

با بررسی شاهنامه و ریگ‌ودا و با رویکرد تطبیقی، نشانه‌هایی از هم‌سانی میان زال و برخی ایزد - پهلوانان که می‌تواند نشان‌دهندهٔ پیوند شخصیتی دستان با آنان نیز باشد، بررسی می‌شود. تلاش شده است با نشان دادن همانندی‌های زال در اسطورهٔ ملی و ایندیره در اسطورهٔ هندی ریشهٔ برخی ویژگی‌ها و خویش‌کاری‌های شخصیت زال در روزگار هند و ایرانی فرادید نهاده آید تا با پژوهش‌های بیش‌تر دربارهٔ چنین شخصیت‌هایی که کنش‌ها و خویش‌کاری‌های هم‌خوانی در اساطیر هند و ایرانی دارند، زمینه‌ای برای ریشه‌یابی تاریخی چنین اسطوره‌هایی فراهم گردد و بر روی هم به نگاه بهتر و رساتری دربارهٔ روند دیگ‌رگشت یا پیوند ژرف‌ساختی چنین شخصیت‌هایی دست یافت.

پیشینهٔ پژوهش: گسترده‌ترین پژوهش دربارهٔ زال به کوشش محمد مختاری با نام *اسطورهٔ زال* انجام شده است. در این کتاب، هستی زال از آغاز تا بیرون‌رفت از حماسهٔ ملی بررسی شده که بیش‌تر بر پایهٔ ویژگی‌های داستانی و گاه بن‌مایه‌ای پیرامون خود زال است. مختاری بر این باور است که «در هستی زال، بینش ایرانی و آیین و سرگذشت سکایی به هم آمیخته و از روایات قدیم و نمونه‌های ذهنی بازمانده از دوران نیاکان هر دو قوم، نمونه‌برداری شده است» (مختاری، ۱۳۶۹: ۵۲). او با این‌که زال را آمیخته‌ای از پدیده‌ها و شخصیت‌های اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی می‌داند (همان: ۱۴)، در سنجش دستان با شخصیت‌های اسطوره‌-ای حماسهٔ ملی، وی را بیش‌تر با زروان در پیوند می‌داند (همان: ۱۹۲). پژوهش‌گران دیگری نیز به پیوند زال و زروان باور دارند (محمدی، ۱۳۸۴: ۱۱۴) و (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۱۷).

مهرداد بهار نیز هم‌دیدگاه با مختاری، بر این باور است که بنیاد داستان زال و رستم از پهنهٔ اسطورهٔ هند و ایرانی برگرفته شده است و به دست سکاپان ایرانی نژاد از رنگ اسطوره‌ای آن کاسته شده، هم‌خوان با شیوه‌های حماسه‌پردازی به داستان‌های ملی راه یافته است (بهار، ۱۳۹۹: ۲۳۶). از دید وی، زال نشانه‌هایی از اسطورهٔ کریشنا، ایزد نام‌آور هندی، را دارد (همان: ۲۳۷ - ۲۳۹). رضایی‌دشت‌ارژنه با بررسی و سنجش ترفندها و دستان‌های زال و رستم و پیش‌بودن تهمن در دستان‌ورزی، این انگاره را فرادید نهاده است که ترفندهای حماسی تهمن در دیگ‌رگشت داستان‌های حماسی، در سیمای پدرش، دستان، نمایان شده است (رضایی‌دشت‌ارژنه، ۱۳۸۸: ۸۹). کویاجی نیز با بررسی ادب حماسی چین، همانندی‌های زال را با هائو - کی^۱ و لائو دزو^۲ که هنگام زاده‌شدن مویی سفید داشتند، نشان داده است (کویاجی، ۱۳۹۹: ۴۴ -

^۱- Hâu Kî

^۲- Lâô Tzû



۴۵). کویاجی در پنداری دیگر، زال را نه پدر رستم که نام دودمان تهمتن می‌داند و می‌نویسد: «در حماسه ایران، روی داده‌های بزرگ و نبردهای چشم‌گیری به زال نسبت داده نشده است؛ حال آن‌که وی از عمری دراز برخوردار بوده و چنین عمری بیش‌تر در خور یک دودمان است تا یک تن. به گمان من زال نام یکی از دودمان‌های سکایی بوده که رستم بدان وابسته بوده است» (همان: ۲۱۳). در نوشتار دیگری، دو ویژگی «سپیدمویی» و «بی‌مرگی» زال در شاهنامه بازتابی نو از دو ویژگی بنیادین گرشاسپ یعنی «گیسوداری» و «جاودانگی» دانسته شده است (شهرویی، ۱۳۹۴: ۱۳۲ - ۱۳۳). در پژوهش دیگری، پیوند داستان زال با اسطوره ایزد مهر بررسی شده است و بر پایه آن، زال نمودی از مهر به شمار آمده است (محمودی و خادمی، ۱۳۹۶: ۵۹). اسماعیلی در نوشتاری با سنجش اسطوره زال با داستان‌های عامیانه و بررسی کردارهای داستان و رخ دادهایی که از زمان زایش تا رسیدن به جهان‌پهلوانی و جانشینی سام بر وی گذشته است، داستان زال را در پیوند با آیین پاگشایی دانسته که در متون حماسی بسیاری از سرزمین‌ها و فرهنگ‌ها بازیافتنی است. آیینی که بر بنیاد آن، کودکی با زایش شگفت، از گروه و خانواده رانده می‌شود و پس از گرفتار شدن به دست جانوری ویژه، دیگر بار به سرزمین خود بازمی‌گردد و شگفتی‌هایی را از سر می‌گذراند (اسماعیلی، ۱۳۸۹: ۱۷۷ - ۲۲۴).

درباره اسطوره ایندره دیدگاه‌های ارزش‌مندی در متون پژوهشی به دست داده شده است که در دنباله سخن از آنان نام برده می‌شود. ویژه‌ترین پژوهش درباره ایندره به کوشش یارشاطر فراهم شده که در جستاری با نام «ایندرا» در دو بخش به چاپ رسیده است. در آن پژوهش، بر پایه گزارش ریگ‌ودا/ و متون زردشتی، بنیاد شخصیتی ایزد ایندره در اسطوره هند و ایرانی بررسی شده است. یارشاطر بر این باور است که اسطوره‌های نبرد «تیشتر و اپوش»، «آذر و اژدهاک» و «فریدون و دهاک»، بازگویی دیگری از نبرد ایندره و وریترا است (یارشاطر، ۱۳۳۰: ۴۳۳ - ۴۴۷) و (یارشاطر، ۱۳۳۱: ۲ - ۱۳). اذکایی در نوشتاری با نام «ایندرا هندی» پیوند تیشتر و ایندره را ناپذیرفتنی می‌داند (اذکایی، ۱۳۶۵: ۲۰۹). او در جستار خود، دیدگاه برخی پژوهش‌گران را درباره این‌همانی ایندره و بهرام و پیوند با ورث‌رغنه بررسی کرده است (همان: ۲۰۸ - ۲۱۴). برخی دیگر از پژوهش‌گران نیز به پیوند ایندره و دیگر ایزدان اسطوره هند و ایرانی اشاره کرده‌اند که در دنباله سخن بازگو می‌شود. بر روی هم، در میان پژوهش‌هایی که تاکنون درباره زال و ایندره نوشته شده است، به هم‌سانی یا پیوند شخصیتی آن دو اشاره نشده است و از این رو، این زمینه‌ای است که شایسته بازکاوی و درنگ است. در این جستار تلاش می‌شود در دنباله پژوهش‌هایی که با تبار اسطوره‌ها در پیوند است، به اسطوره‌های زال و ایندره از این چشم‌انداز پرداخته شود.

زال و ایندره

کردارهای گسترده ایندره که گویی در آغاز تأثیری بنیادین بر اندیشه حماسه‌گرای ایرانی نهاده بوده است، افزون بر سربرآوری در داستان بهرام، آگاهانه یا ناآگاهانه در داستان زال نیز نمایان شده است. البته شخصیت ایندره در داستان‌های گرشاسپ و رستم نیز بازآوری شده است (بهار، ۱۳۹۹: ۲۸). نمی‌توان هم‌سانی میان برخی کنش‌ها و بن‌مایه‌های اسطوره‌ای داستان زال و ایندره را یک‌سره نشانی از پیوند بنیادین و ژرف‌ساختی آنان دانست؛ اما بر روی هم آن چه می‌تواند در شناخت داستان زال و پی‌بردن به ریشه کردارها و گزاره‌های شخصیتی وی یا همالان او، در خور درنگ باشد، همانندی میان شخصیت او و ایندره است. پاره‌ای از این هم‌سانی‌ها بدین‌گونه است:

زایش شگفت

زال و ایندره هر دو به گونه‌ای شگفت زاده می‌شوند. بر پایه ماندالای چهارم، سرود هجدهم، ایندره از پهلوی مادر زاده می‌شود: «من می‌خواهم به طور اریب از پهلوی مادرم خارج شوم» (ریگ‌ودا، ۱۳۷۲: ۲۰۰). این ویژگی ایندره آشکارا در داستان رستم (فردوسی، ۱۳۶۶: ۱/ ۲۶۷ - ۲۶۸) و نیز با اندکی دیگرگونی در داستان زادن سام (اسدی طوسی، ۱۳۸۹: ۳۷۸) بازتاب یافته است. زال نیز به هنگام زاده‌شدن نشانه‌ای شگفت و بی‌پیشینه دارد:

به چهره نکو بود بر سان شید ولیکن همه موی بودش سپید
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۱/ ۱۶۴)

نکته دیگری که زال را بیش به ایندره مانند می‌دارد، پیر زاده‌شدن آنان است. بر پایه گزارش ریگ‌ودا، از زبان مادر ایندره چنین آورده شده است: «او هزار ماه و هزار پاییز در رحم من باقی ماند» (ریگ‌ودا، ۱۳۷۲: ۲۰۱). گویی ایندره به هنگام زاده‌شدن، بخشی از زندگی خود را گذرانده بود و آن‌گاه که به جهان پای نهاد، به زالی دیرسال می‌مانست. زال نیز هم‌چنان که از نام و سپیدمویی‌اش آشکار است، به هنگام زادن، کودکی پیر و دیرسال بوده است. «زال به معنی پیر فرتوت سپیدموی باشد. مشتق است از Zahl، ایرانی باستان: zarta از ریشه zar: پیر شدن» (حسن‌دوست، ۱۳۹۹: ۳/ ۱۵۳۴). گزارش دیگری نیز در شاهنامه آنان را در این ویژگی همانند می‌دارد. بر پایه سخن فردوسی، سام تا دیرزمانی از داشتن فرزند، ناکام و ناامید درمانده بود:

نگه کن که مر سام را روزگار چه بازی نمود ای پسر گوش دار
نبود ایچ فرزند مر سام را دلش بود جوینده کام را
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۱/ ۱۶۴)

اگرچه برخی پژوهش‌گران این خواهش دیریاز سام را به امید و اندیشه‌ی دراز زروان برای داشتن فرزند پیوند زده‌اند (مختاری، ۱۳۶۹: ۱۹۲)، آیا نمی‌توان چنین نیز پنداشت که خواست دیرزمان سام برای فرزندداری و سپیدموی زاده‌شدن زال، بر روی هم بازتابی است از پیر زاده‌شدن ایندره در اسطوره‌ی هندی؟

همان‌گونه که ایندره هنگام زاده شدن «آسمان و زمین را از وجود خود پر کرد» (ریگودا، ۱۳۷۲: ۲۰۱) زال نیز پس از زادن، فرمان‌روای آسمان و زمین می‌شود. او از آن روی که پرورده‌ی سیمرغ است، یک‌سره چونان ایزدی آسمانی، با رازهای جهان برین آشنایی و پیوند دارد. سیمرغ نمادی است از دانایی و آگاه به راز هستی و با نیروی شگرفی که در پیش‌بینی روی دادها دارد، یک‌سره پادشاه آسمان و رازهای آن است. او این نیروی خود را به زال نیز سپرده است؛ بویژه با دادن پری از پره‌های خود به دستان، این توان را به زال ارزانی داشته تا همواره با وی در پیوند و گفت و گو باشد:

گرت هیچ سختی به روی آورند	گر از نیک و بد گفت و گوی آورند
بر آتش برافگن یکی پر من	بینی هم اندر زمان فر من
همان‌گه بیایم چو ابر سیاه	بی‌آزارت آرم بدین جای‌گاه
	(فردوسی، ۱۳۶۶: ۱/ ۱۷۲)

زال که در کنام سیمرغ در البرز (گروتمان، بهشت) پرورده شده است، به راز آسمان و جهان فراسویی آگاه است و همه چیز آن در چنبره‌ی فرمان او است. پرسش‌هایی که در پیش‌گاه منوچهرشاه پاسخ آن‌ها از زال از آسمان آمده، درخواست می‌شود، نیز یک‌سره پرسش‌هایی است در پیوند با راز جهان برین و هر آن‌چه با آسمان در پیوند است. (همان: ۱۳۶۶: ۱/ ۲۴۷ - ۲۴۹)

در سرود دوازدهم از ماندالای دوم در ستایش ایندره آمده است: «آن‌که به محض تولد، با نیرو و توانایی خدای بزرگ روح اعلی شد» (ریگودا، ۱۳۷۲: ۲۷۹). آشکار است که زال نیز پس از زاده‌شدن، بی‌درنگ به سیمرغ سپرده می‌شود و با رفتن به البرزکوه و پرورش در پناه خرد و نیروی آسمانی سیمرغ، یک‌سره نمادینه‌ای از خدایان یا نیروهای مینوی می‌شود. از دیگر سو، زال با فرود از البرز و پای نهادن بر زمین و با همراه داشتن دانشی ویژه که از سیمرغ به وام ستانده است، جانشین سام و نیرومندترین موجود بر زمین می‌شود.

ایندره ایزد - پهلوان است. او در گروه دئوها و در شمار خدایان بزرگ هند و ایرانی است که بیش‌تر به کارهای رزمی و پهلوانانه گرایش دارد. در بنیاد، جای‌گاه رزم‌توزی و دشمن‌اوژنی ایندره پس از ایزدینه بودن او است. زال نیز در شاهنامه، نخست نیرویی مینوی است و خداگونه

که پس از پای گذاری بر زمین و ارزانی داشتنِ رستم چونان جهان پهلوانی ازدهاوار، سوئه رزمیوزی ایندره را در داستانِ تهمتن بازآفرینی می کند. می توان پنداشت که بخش مینوی و ایزدینه ایندره به زال و بخش رزمیوزی و پهلوانانۀ وی به تهمتن واگذار شده است. شاید سربرآوری و بیرون رفتِ تقریباً هم زمان زال و رستم در شاهنامه، نشانه ای از یگانگی شخصیتی یا هم خوانی سرشتین آرمان و فلسفه وجودی آن دو باشد.

پیوند با «سپیدی» به هنگام زاده شدن، در داستان ایندره نیز بازتافته و در سرود ششم از ماندالای نخست در ستایش او آمده است: «تو با سپیده دم توآمان به دنیا آمدی» (ریگودا، ۱۳۷۲: ۱۳۹). با سپیدی همراه بودن زال و ایندره تنها درون مایه ای داستانی و بی ژرفا نمی تواند بود؛ زیرا بررسی شخصیت زال و ایندره بر پایه رمز سپیدی، نشان می دهد که آن دو بر بنیاد پیوند هم سان شان با رنگ سپید، خویش کاری هم خوانی نیز دارند. «سفید رنگ داوطلب است؛ یعنی کسی که شرایط را تغییر خواهد داد» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۸: ۳/ ۵۸۹). ایندره و زال نیز هر دو در پی دیگرگون کردن زمینه های فراگیر و فرمان روا بر جهان و ایران شهر هستند. بنیاد زایش ایندره برای در هم کوفتن ازدهای خشک سالی وریتره و بسیاری دیگر از ازدهایانی است که یک سره جهان و زندگی مردمان را به چالش می کشیدند. با آمدن ایندره، همه ازدهایان افکنده می شوند و زمینه ها به سود یاوران وی دم ساز می شود. در یکی از سروده های ریگودا آمده است: «آن هنگام که ایندره، دوست مردم، در اندیشه کشتن دشمن بشر بود، صاعقه رگبار فرستنده به آوای بلند می غرید. او، ایندره، شیرۀ سوما را نوشید و نقشه های دانوه خطاکار را بر هم زد» (ریگودا، ۱۳۷۲: ۶۱). زال نیز دیگرگون کننده ساختار نگرش چیره شده ای است که بر بنیاد گونه ای از بداندیشی میان ایران و توران نهاده شده بود. او با دل بستگی به رودابه تورانی و نشان دادنِ شدنی بودنِ همسرگزینی از تورانیان و پیوند با آنان، یک سره نگرش منوچهرشاه و سام را به مهراب کابلی و تبار وی و نیز پروای مهراب را از نزدیک شدن به ایران، دیگرگون می کند. اگر سپیدی را به معنی ناگرایی به سوی های گوناگون و نقطه میانی همه رنگ ها و گرایش ها بدانیم، زال نمودی روشن از همه خواهی است که می کوشد با بر هم زدن نگرش های تندروانه، همه رنگ ها را بپذیرد. او «در مرز اسطوره و حماسه ظهور می کند و گویا با همه چیز سر ناسازگاری دارد. همه چیز را دگرگون می خواهد. فارغ از همه ابیادها و نبایدهای دست و پاگیر به دختر مهراب کابلی عشق می ورزد؛ عشقی که حماسه را دگرگون می کند و بینشی نو را به حماسه تقدیم می کند که همانا آزاداندیشی و آزادگی و دوری از تنگ نظری های رایج است» (محمدی، ۱۳۸۴: ۱۱۳). از دیگر سو زال خود نیز از دو چشم انداز نگریسته می شود:



پدر (زمینیان) او را زشت و ناستودنی می‌بینند و سیمرغ (آسمان و فراسویان) او را زیبا و ستودنی می‌دانند. زال با گذر از رنجی که پدر بر او روا می‌دارد و با داشتن گونه‌ای فره که برپایه آن، مهرورزی سیمرغ را به خود برمی‌انگیزد، چونان قهرمان به زمین بازمی‌گردد و در این بازگشت، نگرش پیشین زمینیان را دیگرگون می‌کند.

برپایه ریگودا، ایندره «چرده قرمز و زرین دارد» (ریگودا، ۱۳۷۲: ۷۸). زال نیز مانند ایندره چهره‌ای سرخ‌رنگ دارد. او افزون بر این که به خورشید مانند شده است (فردوسی، ۱۳۶۶: ۸/۱۶۴) آشکارا از رخ سرخ‌رنگ وی سخن رفته است:

سیاهش مژه، دیده‌ها قیرگون چو بسد لب و رخ همانند خون
(همان: ۱۷۳)

درنمادشناسی رنگ‌ها، «سرخ، رنگ وحدت است که نماد پسران سرخ سرنوشت‌اند که به آسمان گره خورده‌اند. رنگ زندگی و رنگ جاودانگی [است]». (شوالیه و گربان، ۱۳۸۸: ۳/۵۷۳). هم‌چنان که در دنباله سخن گفته خواهد شد، ایندره و زال هر دو پیوندی بنیادین با آسمان دارند و هر دو نیز جاودانه‌اند. آن چه از دید نمادشناسی رنگ‌ها میان آن دو بیش درخور درنگ می‌تواند بود این است که «سفید رنگ عقل است که از مبدأ و از نیروی بالقوه انسانیت می‌آید و سرخ، رنگ فردی است که با ظلمت جهان مخلوط شده و اسیر موانع خویش است»^[۱] (همان: ۵۹۵). ایندره و زال، هم برترین دانایان روزگار خویش‌اند^[۲] و هم برای نبرد با تاریکی‌های هستی و جهان زمینی آفریده شده‌اند. زال پس از پای نهادن بر زمین، شیفته رودابه می‌شود و بخش بزرگی از خویش کاری او، فراهم آوردن راهی برای این پیوند (پیوند ایران و توران) است.

بر خورداری از نیرویی شگفت

گرایش شگرف ایندره به شیره سوما وی را در دلیری و بی‌باکی سرآمد می‌کند و با هر بار نوشیدن، نیرویی ویژه به تن پهلوان بخشیده می‌شود و گویی ایندره بدون آن، ناتوان و ناپیروز است. هرچند این کردار ایندره را می‌توان در شاهنامه با فزون‌گرایی رستم به باده‌نوشی سنجد؛ در داستان زال نیز، داستان در بزن‌گاه‌هایی که هستی او را به چالش می‌کشیده‌اند، از نیرویی ویژه یاری می‌جسته است. زال یک‌بار به هنگام زادن تهمتن، با آتش نهادن پری از سیمرغ، او را به یاری فرامی‌خواند تا رودابه و رستم را که آشکارا آنان را مایه پایایی هستی خود می‌داند (فردوسی، ۱۳۶۶: ۲۰۳/۱)، از مرگ برهاند و بار دیگر نیز که رستم در برابر تیرهای کاری اسفندیار، نبردگاه را وامی‌نهد، زال که دیگر بار هستی خود و دودمان را در خطر می‌بیند با پناه به پر سیمرغ، مرغ پشتیبان را به یاری می‌جوید (فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۳۹۷).

کمپبل در کتاب *قهرمان هزارچهره*، از سه زینه (مرحله) در سرگذشت قهرمان در الگوهای روایی اسطوره‌ای و حماسی سخن می‌گوید که بر بنیاد آن، قهرمان در سفر خود، سه‌گانه «عزیمت»، «تشریف» و «بازگشت» را از سر می‌گذراند. گام نخست با فراخوان آغاز می‌گیرد و با رویارویی قهرمان با دشواری‌ها پایان می‌یابد؛ زینهٔ دوم با گذر قهرمان از آزمون و دیدار با موجود شگفت (ایزدبانو، ملکهٔ جهان یا...) آغاز می‌شود و به برخورداری او از ارمغان ویژهٔ آن موجود شگفت (اکسیر جاودانگی) به فرجام می‌رسد و سومین گام، با روی‌گردانی قهرمان از بازگشت - که می‌تواند برآمده از شیفتگی قهرمان به همراهی و هم‌زیستی با موجود شگفت باشد - آغاز می‌شود و با گذر او از آستان بازگشت، به رهایی وی در زندگی و رسیدن به کام‌یابی به فرجام می‌رسد. «در آستان بازگشت، قهرمان باید نیروهای ماورایی را پشت سر بگذارد و از قلمرو وحشت خارج شده، از آن سر برون آرد. برکتی که او با خود می‌آورد، جهان را جانی دوباره می‌بخشد» (کمپبل، ۱۳۸۷: ۲۵۲). همانندی داستان زال با الگوی سفر قهرمان در دیدگاه کمپبل در چند بخش دیده می‌شود. افزون بر روی‌داد و زمینه‌ای اسطوره‌ای و رمزی که داستان را به سفری ناخواسته فرامی‌خواند، آشنایی او با پرندۀ شگفت سیمرغ و نیز خودداری زال از بازگشت به خانواده (فردوسی، ۱۳۶۶: ۱/ ۱۷۱)، قهرمان در سفر ویژهٔ خود به هنگام بازگشت، ارمغانی جادوانه چونان پَر سیمرغ می‌آورد که یادآور شیرۀ سوما در اسطورهٔ ایندره است.

در ریگ‌ودا، آن که شیرۀ درمان‌بخش سوما را به ایندره می‌دهد، مرغی یاری‌گر است: «در این هنگام عقاب برایم شراب گوارای شیرین سوما آورد» (ریگ‌ودا، ۱۳۷۲: ۲۰۴). پیوند میان پرندۀ یاری‌رسان و شیرۀ سوما که نیروبخش به ایندره است، درخور درنگ می‌تواند بود؛ بویژه این که سیمرغ را به شاهین، باز و مرغ شکاری معنی کرده‌اند که با گیاهان دارویی پیوند داشته است (کزازی، ۱۳۸۶: ۱/ ۳۸۷) و پری درمان‌بخش نیز به زال می‌دهد. بدین‌سان، زال و ایندره هر دو از نیرویی شگفت برخوردارند که آن را از پیوند با جایی دیگر به دست آورده‌اند و در رویارویی با دشواری‌ها، با یاری آن، گره از کار خویش و جامعه می‌گشایند.

ویژگی «نرمنشی»^۲ گرشاسپ و نام خاندان وی که سام^۳ بوده است، در گذر روزگار در پیکرهٔ نریمان، پسر گرشاسپ و سام، پسر نریمان، بازنموده شده است (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۵۶). نگارنده می‌پندارد که سوما گزاره و نمونه‌ای کهن می‌تواند بود در پیوسته با اسطورهٔ گستردهٔ ایندره که نخست به نام خانوادگی گرشاسپ و در روزگار سپسین به سام نریمان، پدر زال،

^۱ - Campbell

^۲ - naire – manah

^۳ - Sāma



دیگرگون شده است. این انگاره در جستاری دیگر بررسی می‌شود. آن چه در این جا می‌توان دربارهٔ پیوند زال و ایندیره گفت این است که در ریگودا/ و شاهنامه، هر دو شخصیت در یاری جویی از نیرویی جدای از خود، سرآمد و بی‌همال‌اند و گویی سوما و سیمرغ تنها از آن‌انند. سیمرغ شاهنامه «تنها، حامی و نگهبان توان‌های مادی و معنوی خاندان زال است» (مختاری، ۱۳۶۹: ۷۹) به همان سان که نیروبخشی ساما در ریگودا، تنها برای ایندیره است.

دوست‌داری مردمان و آشتی‌جویی

ایندیره با آن که یلی است سترگ و پیوسته در رزم و دشمن‌اوژنی؛ شخصیتی مهربان دارد. در بخشی از سروده، او را این‌گونه ستایش می‌کنند: «ای خداوند سلطنت نیکو و ای دوست همهٔ مردم، ثروتی با فر و شکوه به ما عطا فرما» (ریگودا، ۱۳۷۲: ۲۵). نیز او را این‌گونه می‌ستایند: «تو که به نوع بشر مهربانی، او را که دوست‌دار ما نیست، دور می‌سازی» (همان: ۱۴۶). در جایی دیگر از خشم و مهربانی ایندیره چنین سخن رفته است: «ای ایندیره، من به خشم اول تو ایمان دارم که به وسیلهٔ آن وریترا را کشتی و عمل دوستانه نسبت به انسان بر عهده گرفتی» (همان: ۱۹۰). ایندیره با همهٔ تندخویی‌های یلانه و رام‌نشدنی و با آن که به ورزشایی سرکش مانند شده است که گردن به هیچ کمندی نمی‌سپارد و آمیخته با خشم و آتش است؛ گوهر دوستی و مهربانی را پاس می‌دارد. زال نیز هم‌چنان که پیش‌تر گفته شد، در میان یلان سترگ حماسه، بیش به سازش و آشتی‌جویی گرایان است:

یکی مرغ‌پرورده‌ام خاک‌خورد به گیتی مرا نیست با کس نبرد

(فردوسی، ۱۳۶۶: ۱/ ۲۲۸)

کردار زال در شاهنامه، یک‌سره از گونهٔ دیگری است. او در سیستان به جای پدر می‌نشیند و نهاد پادشاهی و کیان کشور را که در پی تازش‌های پشنگ و پسرش، افراسیاب، به پریشانی گرفتار شده است، سامان می‌دهد. هنگامی که افراسیاب، نوذر را گردن می‌زند، زال تنها می‌کوشد با جانشین کردن زو به جای شاه پیشین، پریشانی‌ها را به سامان کند. (همان: ۳۲۲). پس از مرگ زو نیز با فرستادن رستم به البرزکوه و آوردن کیقباد، هم‌چنان پاسدار هوش‌مند جای‌گاه شاهی و کیان ایران‌شهر است. (همان: ۳۳۸). در سرتاسر روزگار تازش‌های پشنگ و افراسیاب و تا پیش از سربرآوری تهمتن - نمودگار یلی ایندیره - ایرانیان تنها پناه خویش را زال می‌دانند که هم‌چون «پدری» پاس‌دار آنان است؛ به همان سان که «آفریدگان، ایندیره را پدر خود می‌دانند» (ریگودا، ۱۳۷۲: ۱۷۲).

نمودگار دانش و خرد بودن

بر پایهٔ ریگ‌ودا، ایندره در خردمندی از همگان برتر است: «او داناتر از همه است» (ریگ‌ودا، ۱۳۷۲: ۳۳۰). «ایندرهٔ خداوند کام‌یابان و دانش‌مندان است» (همان: ۴۵). نیز در جایی دیگر آمده است: «ای پرستنده! به سوی ایندرهٔ دانا و صدمه‌ناپذیر که بهترین برکت به دوستان تو می‌بخشد روی آور» (همان: ۲۱۲). زال نیز در شاهنامه ناگزیر به گذراندن آزمونی دشوار است که می‌توانیم آن را آزمون دانایی بنامیم. حماسه تنها زمانی زال را به خود می‌پذیرد و او را در درگاه منوچهرشاه که نمودگار زمینی شدهٔ هرمزد است، سرافراز می‌کند که آن پهلوان بتواند بهرهٔ خود را از دانایی و خردمندی آشکار دارد. او تنها با گذر از این آزمون است که می‌تواند به رودابه که او را تنها برای پیوست جهان‌پهلوانی در دودمان خویش می‌خواهد (فردوسی، ۱۳۶۶: ۱/ ۲۰۳)، دست یابد. داستان با پاسخ به پرسش‌های نمادین دانایان، «سخن‌های پوشیده در پرده» (همان: ۲۴۷) را که تنها با نیروی خرد دریافتنی است، آشکار می‌دارد. «زال خرد مجسم حماسه است» (مختاری، ۱۳۶۹: ۲۳۵).

برپایهٔ سخن فردوسی زال پس از بازگشت از کنام سیمرغ، دانایان را فرامی‌خواند و دانش‌های بایسته را می‌آموزد:

چنان گشت زال از بس آموختن که گفتی ستاره است از افروختن
به رای و به دانش به جایی رسید که چون خویشتن در جهان کس ندید
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۱/ ۱۸۱)

هم‌سانی زال و ایندره در خردمندی را از چشم‌انداز دیگری نیز می‌توان بررسی و بازکاویید. برپایهٔ اشارهٔ روشن ریگ‌ودا، ایندره، میترا، اگنی و ورونا، پیوندی ریشه‌ای دارند و دربنیان یک تن‌اند. در ماندالای نخست، سرود یک‌صد و شصت و چهارم، یگانگی ایندره با برخی ایزدان چنین بازگو شده است: «او را ایندره و میترا و ورونا و اگنی و حتی گروتمان^۱ - پرندهٔ تیزبال آسمانی - می‌خوانند. یک واقعیت مفرد را دانایان به چند نام می‌خوانند وقتی که از اگنی و یم و ماتریشون می‌گویند» (ریگ‌ودا، ۱۳۷۲: ۲۵۴). مترجم کتاب در پانوشت اشاره می‌کند که «این قطعه چنین نیز ترجمه شده است: نام او (خورشید) را ایندره، میترا، ورونا و اگنی خوانده‌اند و او گروتمت خوش‌بال آسمانی است. روحانیان دانشمند وقتی از اگنی و یم و ماتریشون سخن می‌گویند، یکی را به چندین نام می‌خوانند» (همان: ۲۵۵). در جایی دیگر نیز آمده است: «منم

^۱- garutmān



ورونا، منم ایندره، این دو ناحیه ژرف نیکو ساخته در عظمت خویش و این دو نیمه جهان از آن من است» (همان: ۳۲۶).

بر این بنیان، ایندره و برخی دیگر از ایزدان ودایی یکی شمرده می‌شده‌اند و یا ویژگی‌هایی هم‌سان داشته‌اند که این، زمینه را برای ستاینندگان‌شان فراهم می‌آورد تا آنان را یکی بدانند و بپندارند. اسطوره‌ها همواره به شیوه‌هایی گوناگون دچار جابه‌جایی می‌شده‌اند. از دید بهار «دگرگونی، شکستگی، ادغام و ورود عناصر بیگانه» (بهار، ۱۳۹۸، الف: ۴۳) را می‌توان در اسطوره‌های ملی بازیافت. بسیاری از ویژگی‌ها و کردارهای ورونا، ایندره و مهر از ایزدی به ایزد دیگر رسیده است. «مهر^۱ در اوستا و میتره^۲ آودایی و ایندره دچار آمیختگی اسطوره‌ای شده‌اند» (همان: ۴۹) و حتی «اقوام ایرانی بعدها همه خویش‌کاری‌های ورونه را به میتره نسبت داده‌اند» (اسماعیل‌پور، ۱۳۹۹: ۸۲). از برجسته‌ترین ویژگی‌های ورونه پاس‌داری از پیمان و نبرد با پیمان-شکنان، پاس‌داری از سامان کیهان و نوربخشی به خورشید است که این ویژگی‌ها در میتره ودایی و مهر اوستایی بازنموده شده است. از دیگر سو «نیروها و اختیارات ورونه به ایندره نیز تفویض می‌گردد» (همان: ۸۶).

هم‌چنان که دیده می‌شود، برپایه گزارش ریگودا^۳ و نیز با پژوهش در سیمای ایزدان ودایی و/اوستایی، می‌توان یگانگی یا پیوند شخصیتی آنان را بازجست. ورونه «ایزدی معنوی و اخلاقی است که صلح‌اندیش و نیکوکار و پوزش‌پذیر و حافظ نظم معنوی جهان است» (یارشاطر، ۱۳۳۱: ۳). ورونه همان اهوره‌مزدای ایرانی است. او سردسته ایزدان اسورایی^۴ در اسطوره هند و ایرانی بوده که پس از جدایی ایرانیان و هندوان در پیکره ایزدی ارجمند با نام اهورا (اهوره) به ایران راه یافته است. «نام ورونه نزد ایرانیان اهورا پرست فراموش شده و عنوان خردمند (مزداه) یا اهورای خردمند (مزداه‌هورا) یا اهورا از آن باقی مانده است» (کریستین‌سن، ۱۳۸۸: ۴۹).

برپایه آنچه گفته شده است، ورونا هم به زمینه‌های معنوی و اخلاقی و آشتی‌پذیری گرایش دارد و هم در پیکره ایزد خرد و با نام اهوره‌مзда به اسطوره ایرانی پای نهاده است. این دو ویژگی ورونه و نیز ویژگی پیمان‌خواهی و مردم‌دوستی میتره و مهر را که در شخصیت ایندره هم دیده می‌شود، در داستان زال در چهره آشتی‌پذیر و خردمند داستان و پدیدآوردن پیمان میان ایران و توران می‌توان بازیافت.

^۱ - Miθra

^۲ - Mitra

^۳ - Asura

نکته دیگر این که ایندیره را افزون بر اگنی و مهر و ورونا، با گروتیمان، پرنده تیز بال آسمانی، نیز یکی می دانسته اند. در اسطوره ایرانی، شاه مرغان آسمانی که یک سره از راز جهان برین آگاهی داشته و در چشم به هم زدنی پهنه های آسمان را بی رنجی درمی نوردیده، سیمرغ بوده است. نام واژه گروتیمان بیش درخور درنگ می شود هنگامی که درمی یابیم در «پهلوی garōdmān و در اوستایی garō, dāmāna به معنای خانه ستایش و بهشت برین است» (بهار، ۱۳۹۸ ب: ۱۳۱). گرودمان یا گروتیمان که بهشت ایرانی بوده بر بلندای البرزکوه یعنی قلمرو پادشاهی سیمرغ جای داشته است. البته «در اوستا و نوشته های پهلوی کنام سیمرغ بر فراز درختی در دریای وروکشه یا فراخکرت جای دارد» (کزازی، ۱۳۸۶: ۱/۳۸۷) و افزون بر خورشید، آن که در البرزکوه آشیان دارد، ایزد مهر است که هر روز در کاخ خود بر فراز البرزکوه، جهانیان را می نگرد (اوستا، ۱۳۹۹: ۱/۳۵۶). بر روی هم «بر طبق روایات متون زردشتی، دریای فراخکرت در کنار البرزکوه واقع شده است» (واحدوست، ۱۳۹۹: ۳۰۶). بر پایه این زمینه ها، ایندیره دست کم در برخی ویژگی ها با مهر یکی است و گروتیمان نیز که نام دیگر ایندیره و مهر است، پرنده ای آسمانی است. زال نیز چندین بار در شاهنامه به خورشید مانند شده است و میان او و خورشید پیوندی بنیادین است و از دیگر سو سیمرغ هم پرنده ای خورشیدی است (واحدوست، ۱۳۹۹: ۴۳۹) که کنامش بر البرزکوه یعنی جای گاه گروتیمان است. این پیوند میان ایندیره، گروتیمان و مهر در اسطوره هندی می تواند بنیادی برای پیوند زال، خورشید، سیمرغ و گروتیمان در اسطوره ایرانی باشد؛ بویژه این که در گزارش ریگودا، گروتیمان را برابر با خورشید نهاده اند (ریگودا، ۱۳۷۲: ۵۴۷) و خورشید به آشکارگی یاری رسان زال و ایندیره دانسته شده است: «تو ای ایندیره درخشان که نیرویت در افزایش است و آفتاب تو را شجاعت می بخشد» (ریگودا، ۱۳۷۲: ۶۰). در شاهنامه نیز آشکارا از یاری گری خورشید به زال سخن رفته است. اسفندیار به پشتون می گوید:

شنیدم که دستان جادوپرست به هنگام یازد به خورشید دست
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۵/۴۰۶)

درمان گری

زال نیز هم چون ایندیره درمان گر است. ایندیر با سوما پیوند دارد و سوما برترین داروی درمان گر است: «ای سوما و ای رودرا، بیماری را که به منزل های ما روی آورده است از همه جا برانید. ای سوما - رودرا برای بدن های ما همه داروهای مورد نیاز را فراهم سازید که ما را درمان بخشد» (ریگودا، ۱۳۷۲: ۴۵۶). زال نیز با سیمرغ پیوند دارد و سیمرغ برترین پزشک حماسه است که دانایی خود را در بازشناخت راز دردها و بیماری ها، بی دریغ به زال داده است.



او «با پزشکی و داروشناسی و درمان‌گری پیوند دارد و هم اوست که برای نخستین بار، رستم را با کارد پزشکی از رودابه می‌زایاند» (کزازی، ۱۳۸۶: ۱/ ۳۸۸). پر سیمرغ نیز درمان‌گر است. پیوند با سوما و سیمرغ، هر دو شخصیت را به گونه‌ای رویین‌تنی و نامیرایی می‌رساند که در دنباله سخن بررسی می‌شود.

آمدن از دیگر جای

ایندیره و زال هر دو از جهانی دیگر و قلمرویی دوردست به زمین پای می‌گذارند. آنان برای پدیدآوردن دگرگونی بناچار باید از جهانی دیگر بیایند؛ با بینش و رویکردی ویژه و دیگرسان. در ماندالای دهم، سرود یک‌صد و هشتادم در ستایش ایندیره آمده است: ای ایندیره «تو که چون شیر تازنده در کوهستان‌ها هراسناکی، از جهان دوردست بیا» (ریگ‌ودا، ۱۳۷۲: ۱۴۶). بر پایه این گزارش، ایندیره از قلمرویی دور به یاری مردمان می‌شتابد و مهم‌تر این‌که بر پایه همین گزارش، گویی آن جهان دوردست در «کوهستان‌ها» بوده است. زال نیز از کنامی آسمانی و از کوه البرز به ایران‌شهر پای می‌نهد. جهان دوردست ایندیره می‌تواند البرز و سیمرغ حماسه ملی باشد. «البرز و سیمرغ، مکان و موجودی دور و بیگانه با اجتماع بشری‌اند» (مختاری، ۱۳۶۹: ۶۳).

درست است که زال، نخست بر زمین آدمیان زاده می‌شود و سر برمی‌آورد؛ این ناسازی با شیوه آمدن و فرود ایندیره را می‌توان به کوشش گزارندگان برای سازگار کردن حماسه با خرد مردمان روزگار در پیوند دانست؛ زیرا «چنین مخلوقی نمی‌توانست یک‌باره از آشیان سیمرغ بر آدمیان نزول کند. او باید از آدمی زاده می‌شد؛ اما پس از زاده شدن، از آدمی دور می‌ماند تا عناصر غیرطبیعی وجودش ببالد و بهنگام بر زندگی ایران‌شهر نازل شود» (همان: ۶۲).

بی‌مرگی و شکست‌ناپذیری

ایندیره و زال شکست‌ناپذیر و بی‌مرگند. ایندیره می‌گوید: «هرگز شکست و مرگ به من، ایندیره، دست نیافته است» (ریگ‌ودا، ۱۳۷۲: ۱۷۳). در جایی دیگر می‌گوید: «من شکست‌ناپذیرم. هیچ‌کس بر من چیره نمی‌گردد» (همان: ۱۷۵). هم‌چنان‌که گفته شد، پیوند ریشه‌ای ایندیره و سوما که درمان‌گر همه دردها بوده است، گونه‌ای از رویین‌تنی و نامیرایی برای وی فراهم می‌آورده است. گرچه در گذر روزگار در متون نوتر حماسه هندی، چندین بار از شکست ایندیره سخن رفته است؛ در ریگ‌ودا که کهن‌ترین سروده هندوان است و نزاده‌ترین می‌تواند بود، ایندیره همواره به سان یلی پیروزمند بر همه دشمنان چیره است. زال نیز هم شکست‌ناپذیر است و هم بی‌مرگ. از آن‌جا که زال پرورش‌یافته سیمرغ است و با داشتن پری از پره‌های وی پیوسته میان او و سیمرغ پیوندی است و نیز از آن‌جا که او به یاری همین پیوند به درمان‌گری

و راز بیماری‌ها آگاه است، گونه‌ای از رویین‌تنی، شکست‌ناپذیری و نامیرایی به وی رسیده است:

گرت هیچ سختی به روی آورند	ور از نیک و بد گفت و گوی آورند
بر آتش برافکن یکی پر من	بینی هم اندر زمان فر من
همان‌گه بیایم چو ابر سیاه	بی‌آزارت آرم بدین جای‌گاه

(فردوسی، ۱۳۶۶: ۱/۱۷۲)

بر این بنیان، زال یاری‌گری دارد که می‌تواند او را از هر سختی و آزمونی پیروزمندان و تن‌درست بیرون آورد. گویی با فراهم بودن چنین زمینه‌ای از یاری‌گری و پشتیبانی، مرگ زال پنداری است ناپذیرفتنی؛ شاید از همین روست که گزارندگان شاهنامه از مرگ وی سخنی نگفته‌اند. نکتهٔ دیگری که در این بیت‌ها می‌تواند در خور درنگ باشد این است که سیمرغ به زال این نوید را می‌دهد که هر زمان که پهلوان بخواهد او را به «البرزکوه» باز می‌گرداند. اگر این نکته را که در پندار اسطوره‌ای نیاکان، جایگاه بهشت، یعنی جایگاه تندرستی، بی‌رنجی و بی‌مرگی، البرز بوده است، فرایاد آوریم، گویی سیمرغ با این سخن، زال را به تندرستی جاودان و بی‌مرگی نوید داده است. بدین گونه، زال پیوندی استوار با بهشت و نامیرایی دارد.

سپیدمویی زال نیز نمادی از جاودانگی وی می‌تواند بود. او «از آغاز با این نشانهٔ سپیدی به صورت موجودی ارائه می‌شود که با عمر جاودانه‌وار حماسه پیوندی نزدیک و هماهنگی عمیقی می‌یابد. او تبلوری است از پیرانگی دوام‌یابنده، آن هم از آغاز کودکی» (مختاری، ۱۳۶۹: ۶۸).

پیوند با مرغی بزرگ پیکر (شاهین) که با داروها در پیوند است.

زال نیمهٔ آسمانی و مینوی خویش یعنی سیمرغ را در البرزکوه وامی‌نهد و به زمین آدمیان می‌آید. او با آوردن پر سیمرغ، هیچ‌گاه پیوند ژرف و رازآمیز خود را با البرزکوه و سیمرغ و هرآنچه به سرشت این دو زمینهٔ بشکوه نمادین، باز بسته است، نمی‌گسلد. هرچه در نمادشناسی سیمرغ پدیدار می‌گردد به گونه‌ای با زال نیز پیوند دارد؛ از این رو «زال و سیمرغ» آمیغی است بنیادین و ناگسستنی. این پیوند با سیمرغ از سویه‌های دیگری نیز دستان را به ایندوره مانند می‌دارد. بر بنیاد ریگ‌ودا، ایندوره به پرنده‌ای مانند شده است که برترین پرندگان است: «این پرنده بالاتر از همهٔ پرندگان مقام دارد. ای مروت‌ها این شاهین کشتی‌آسا بر همهٔ مرغان شکاری سرور است؛ زیرا این پرندهٔ سخت‌چنگال بی‌آن که هیچ گوشی، آوایش را بشنود، نذور خدایسند را به سوی مانو آورد. هنگامی که این پرنده، آن نذر را آورد با حرکت سریع آن را در راهی فراخ فرستاد که به سرعت خیال در حرکت بود. به شتاب برگشت و حلاوت سوما



را بیاورد و از آن جا است که این شاهین به کسب افتخار نائل آمد. با حمل ساقه‌های بوتهٔ سوما، آن شاهین تیزپر، مرغی که آن گیاه سرور آور را از دور می‌آورد. دوست خدایان سوما را محکم گرفت و بیاورد؛ سومايي که آن را از بلندترین آسمان‌ها برگرفته بود» (ریگودا، ۱۳۷۲: ۱۰). در ماندالای نخست، سرود نود و هشتم نیز ایندیره به پرنده مانند شده است (همان: ۲۰) و در ماندالای دوم، سرود چهل و سوم، او را به پرندهٔ کپینجله (نوعی کبک) مانده کرده‌اند که مرغ نیک‌بختی و همای کام‌یابی است: «ای پرنده، تو ندای نیک‌بختی را از هر سو به آوای بلند به ما می‌رسانی. به آوای بلند، کام‌یابی را از هر سو به ما اعلام بفرما» (همان: ۷۷).

گرفتار خشم و بی‌مهري پدر شدن

بر بنیاد داستان ایندیره و زال، هر دو در آغاز به خشم و بی‌مهري پدر گرفتار می‌شوند. پدر ایندیره بر بنیانی ناشناخته و گزارش نشده، پور خود را به سختی بر زمین می‌کوبد و هیچ‌کس نیز در این رنج، ایندیره را یاری نمی‌دهد: «کیست آن خدایی که نسبت به تو رحمت آورد هنگامی که پدر تو پایت را گرفته بود و به زمینت زد؟ ... از میان خدایان هیچ‌کس به من کمک نکرد. در این هنگام عقاب برایم شراب گوارای شیرین سوما آورد» (ریگودا، ۱۳۷۲: ۲۰۳). زال نیز پس از زاده‌شدن، از آن جا که مویی سپید دارد، به خشم پدر گرفتار می‌شود و از خان رانده می‌شود و هیچ‌کس جز سیمرغ در این کردار ستم‌گونهٔ سام، او را یاری نمی‌دهد. همانندی یاری‌رسانی عقاب به ایندیره پس از گرفتار شدن به خشم پدر و یاری‌رسانی سیمرغ به زال پس از رانده‌شدن از خان، درخور درنگ است. این همانندی که می‌توان آن را با بن‌مایهٔ اساطیری کودک‌رها شده و پرورش آزاد در پیوند دانست، نشانه‌ای از پیوند شخصیتی زال و ایندیره می‌تواند بود.

در جایی دیگر از ریگودا/ این نکته نیز بازگو شده است که ایندیره را به هنگام زاده‌شدن رها کردند تا آزادانه پرورش یابد: «این ورزاب زورمندی که کسی را یاری مصاف با او نیست، ایندیره گردن‌کش است که مادرش بی‌آن که گوسالهٔ خود را بلیسد، آزاد گذاشت تا راه برود و مسیر خود را انتخاب کند. آن‌گاه مادرش به جانب این گاو نر خم شد و گفت: فرزندانم خدایان تو را یاری نکردند» (همان: ۲۰۳). از دید جانورشناسی، گاوان و گوسپندان و نیز همهٔ ددان، در نخستین پاس‌داری و کوشش برای پرورش زاییدهٔ خویش، فرزند را تیمار می‌دارند تا آن‌گاه که بتواند بر پای ایستد. ایندیره بدون آن‌که چنین مهربانی‌ای از مادر ببیند، رها می‌شود تا بی‌هیچ یآوری، پرورش یابد. خشم موبدان و دانایان بر سام و نکوهش او که مهر پدری را وامی‌نهد و فرزند را در پای البرزکوه به امید نابودی رها می‌کند و حتی در این نکوهش، او را کم از ددان می‌دانند، با کردار مادر ایندیره سنجیدنی می‌تواند بود:

هر آن کس که بودند پیر و جوان
 که بر سنگ و بر خاک شیر و پلنگ
 همه بچه را پرورانده‌اند
 تو پیمان نیکی دهش بشکنی
 زبان برگشادند بر پهلوان
 چه ماهی به آب اندرون با نهنگ
 ستایش به یزدان رسانده‌اند
 چنان بی‌گنه بچه را بفگنی
 (فردوسی، ۱۳۶۶: ۱/ ۱۶۸)

پیوندسازی میان دو جهان

این‌دره با زاده شدن، دو جهان را به هم پیوند می‌زند. او در ماندالای دهم، سرود هشتاد و نهم، این‌گونه ستایش می‌شود: «هر دو جهان با شوق و عشق به هم نزدیک شدند و آب‌ها وقتی که اندره به وجود آمد به خدمت او کمر بستند» (ریگ‌ودا، ۱۳۷۲: ۴۵). شاید خواست سراینده از دو جهان، آسمان و زمین باشد؛ زیرا در بخش دیگری از ریگ‌ودا این‌دره چنین ستایش می‌شود: «هنگامی که زمین و آسمان هر دو سر تعظیم در برابر تو فرود آوردند» (همان: ۱۹۰). زال نیز از یک سو با آمدن از البرزکوه و جای‌گاه سیمرغ (قلمرو آسمانی) و به همراه آوردن پری از پرهای سیمرغ و توانایی فراخوان آن پادشاه آسمان، همواره جای‌گاه زمینی خود را با آسمان پیوند می‌زند و از دیگر سو با همسرگزینی از تورانیان و فرادست آوردن رودابه، پیوند دهنده دو سرزمین ایران اورمزدی و توران اهریمنی است. زال در البرزکوه در میانه زمین و آسمان جای دارد و در سیستان نیز در میانه ایران و توران. هم‌چنان که دیده می‌شود، در سروده ریگ‌ودا، این‌دره پس از پیوند دو جهان، آب‌ها را به فرمان خود درمی‌آورد یا این‌که آب‌ها کمر به فرمان‌برداری وی می‌بندند. شاید بتوان چنین پنداشت که فرمان‌برداری آب‌ها از این‌دره در پیکره فرادست آوردن رودابه (نمادینه باروری و زاینده رستم) در داستان زال بازنمایی شده است.

نتیجه‌گیری

هنجار شکست و بخش‌شدگی اسطوره‌های نژاده و بازتاب آن‌ها در ریخت‌ها و ساخت‌هایی دیگر و نیز راه‌یابی زمینه‌هایی از داستان‌های اسطوره‌ای به روایت‌های هم‌خوان و هم‌نهاد، می‌تواند برهانی باشد برای این‌انگاره که داستان و شخصیت زال از سرچشمه‌هایی کهن در اسطوره‌های هند و ایرانی سربرآورده است و در روزگار سپسین با آمیختگی با روایت‌های هم‌نهاد و هم‌آرمان، بازگوکننده بخش‌هایی گوناگون از اندیشه مردمان کهن شده است. برپایه آن‌چه در این نوشتار گفته شده است، می‌توان چنین پنداشت که زال با این‌دره در بسیاری از خویش‌کاری‌ها پیوند دارد. زال در ویژگی‌هایی هم‌چون خردمندی، نامیرایی، پیوند با مرغی



یاری گر، زایش شگفت، پیوند با سپیدی و چهره سرخ داشتن، پیوند با خورشید، دوست‌داری مردمان، آمدن از جهانی دوردست، آشنایی با راز بیماری‌ها و درمان‌گری، پیوندسازی میان نیروهای آسمانی و زمینی و ایران و توران و نیز رانده شدن از خانواده، به ایندره می‌ماند. می‌توان هسته پیوندساز میان زال و ایندر را البرزکوه دانست؛ زیرا سیمرغ و خورشید (مهر) که زمینه‌ساز بیش‌ترین همانندی میان ایندره و داستان‌اند، بر فراز البرزکوه جای دارند. در این میان آن‌چه زال را در ویژگی‌های برجسته‌ای هم‌چون خردمندی و نامیرایی به ایندره مانند می‌دارد، هم‌چنان سیمرغ است. همان‌گونه که شاهینی گیاهی درمان‌بخش به نام سوما برای ایندره می‌آورد و گاه ایندره خود به سوما و شاهین مانند می‌شود، سیمرغ نیز که پیوندی بنیادین با گیاهان دارویی دارد، یاری‌گر و نجات‌بخش زال است و پری فراخواننده به داستان می‌دهد. شاید سیمرغ و پیوستگی او با گیاهان دارویی، بخشی جداافتاده از اسطوره کهن و احتمالاً گسترده ایندره و سومای درمان‌بخش باشد که با بخش یا ویژگی دیگری از ایندره یعنی مهر و ورونا که در شاهنامه پاره‌ای از ویژگی‌های خود را به زال داده‌اند و در پیکره این پهلوان نمایان شده‌اند، در آمیخته است. این انگاره‌ای است که می‌تواند سرآغازی برای پژوهش‌هایی دیگر باشد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- در عقل سرخ نیز سرخی چهره پیر برآمده از آمیختگی به سیاهی و تیرگی جهان خاکی است: «چون در آن شخص نگریستم محاسن و رنگ روی او سرخ بود. پنداشتم که جوان است، گفتم ای جوان از کجا می‌آیی؟ گفت ای فرزند این خطاب به خطاست، من اولین فرزند آفرینشم، تو مرا جوان همی‌خوانی؟ گفتم از چه سبب محاسنت سپید نگشته است؟ گفت محاسن من سپید است و من پیری نورانی‌ام، اما آن کس که تو را در دام اسیر گردانید و این بندهای مختلف بر تو نهاد، مدت‌هاست تا مرا در چاه سیاه انداخت، این رنگ من که سرخ می‌بینی از آن است، اگر نه من سپیدم و نورانی و هر سپیدی که نور بازو تعلق دارد چون با سیاه آمیخته شود، سرخ نماید» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۶۸).
- ۲- در دنباله سخن، همانندی زال و ایندره در خردمندی بازگو می‌شود.

فهرست منابع

- اذکایی، پرویز. (۱۳۶۵). «ایندرا هندی»، *نشریه چیستا*، شماره ۳۳، صص ۲۰۸ - ۲۱۴.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد. (۱۳۸۹). *گرشاسب نامه*، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران: دنیای کتاب.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم. (۱۳۹۹). *اسطوره، بیان نمادین*، تهران: سروش.
- اسماعیلی، حسین. (۱۳۸۹). «داستان زال از دیدگاه قوم‌شناسی»، در *تن پهلوان و روان خردمند؛ پژوهش‌هایی تازه در شاهنامه* به کوشش شاهرخ مسکوب، تهران: طرح نو.
- *اوستا*. (۱۳۹۹). گزارش و پژوهش جلیل دوست‌خواه، دو جلد، تهران: مروارید.
- بهار، مهرداد. (۱۳۹۸ الف). *جستاری چند در فرهنگ ایران*، تهران: آگاه.
- بهار، مهرداد. (۱۳۹۸ ب). *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: آگاه.
- بهار، مهرداد. (۱۳۹۹). *از اسطوره تا تاریخ*، تهران: چشمه.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۹۲). *عقل سرخ: شرح و تأویل داستان‌های رمزی سهروردی*، تهران: سخن.
- حسن دوست، محمد. (۱۳۹۹). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، جلد سوم، تهران: ماهریس.
- رضایی دشتارژنه، محمود. (۱۳۸۸). «جا به جایی و دگرگونی اسطوره رستم در شاهنامه»، *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، دوره ۵، شماره ۱۷، صص ۶۳ - ۹۱.
- *ریگ‌ودا*. (۱۳۷۲). به تحقیق و ترجمه سید محمدرضا جلالی نایینی، تهران: قطره.
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۸۵). *سایه‌های شکار شده*، تهران: طهوری.
- شوالیه، ژان و گربرن، آلن. (۱۳۸۸). *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضایی، جلد سوم، تهران: جیحون.
- شهروبی، سعید. (۱۳۹۴). «رستم شخصیتی اسطوره‌ای یا حماسی؟»، *فصلنامه ادب-پژوهی دانشگاه گیلان*، شماره ۳۳، صص ۱۲۷ - ۱۶۱.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۶). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، جلد یک، نیویورک:

Bibliotheca Persica

- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، جلد پنجم، نیویورک: انتشارات مزدا.



- کریستین سن، آرتور. (۱۳۸۸). *مزدپرستی در ایران قدیم*، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران: هیرمند.
- کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۸۶). *نامه باستان*، جلد یک، تهران: سمت.
- کمپیل، جوزف. (۱۳۸۷). *قهرمان هزار چهره*، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد: گل آفتاب.
- کویاجی، جهانگیر. (۱۳۹۹). *بنیادهای اسطوره و حماسه ایران*، گزارش و ویرایش: جلیل دوستخواه، تهران: آگه.
- محمدی، ابراهیم. (۱۳۸۴). «زرران؛ زال و شخصیت‌های میانه در حماسه فردوسی»، *نشریه زبان و ادب پارسی دانشگاه علامه طباطبائی*، شماره ۲۳، صص ۱۰۸ - ۱۲۲.
- محمودی، مریم و خادمی، احمد. (۱۳۹۶). «بررسی تطبیقی - تحلیلی اسطوره زال و رودابه با اسطوره‌های ایرانی و مصری»، *فصلنامه تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۳۴، صص ۵۹ - ۸۵.
- مختاری، محمد. (۱۳۶۹). *اسطوره زال*، تهران: آگه.
- واحد دوست، مهوش. (۱۳۹۹). *نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی*، تهران: سروش.
- یارشاطر، احسان. (۱۳۳۰). «ایندرا»، *مجله یغما*، سال چهارم، شماره دهم، صص ۴۳۳ - ۴۴۷.
- یارشاطر، احسان. (۱۳۳۱). «ایندرا»، *مجله یغما*، سال پنجم، شماره ۱، پیاپی ۴۶، صص ۱۳ - ۲.